

علم، حجاب نورانی (روایتی از امام خمینی)

فاطمه طباطبایی^۱

چکیده: انسان موجودی پژوهشگر، پرسش‌کننده و پاسخ‌طلب است. همواره در پی پرسش از علم، عالم، معلوم، اغراض، نتایج و ارزش‌گذاری علم است و هنگامی این حالت در او اوج می‌گیرد که «علم» را با دو صفت متضاد «نور» و «حجاب» متصف می‌بیند. به همین دلیل می‌خواهد بداند چگونه حقیقتی که «الظاهر للذاته و المظهر لغيره» اش می‌داند، می‌تواند حجاب، آن هم حجاب اکبر باشد. در این نوشتار نخست، از کاربرد علم در دو معنی (علم عام و مطلق) و (علم خاص و تخصصی) که همان دانش متکی بر تجربه و آزمون است، سخن گفته و سپس به آرای برخی از بزرگان اندیشه و معرفت که «علم» را مساوی «وجود» و «نور» دانسته‌اند، اشاره کرده‌ایم. محور اصلی بحث، نظریه‌های عارفانه امام خمینی (س) است که «علم» را از شئون فطرت دانسته و آن را به وجهه نورانی وجود موجودات منتسب می‌داند و بر این باورند که تمام موجودات متناسب با حدود وجودی خود مظهر اسم «علیم» حضرت حقند؛ راز تسبیح موجودات و نیز رمز جاودانگی و ملکوتی شدن انسان را در علم و آگاهی بیان می‌دارند. علم حقیقی را «طریق حجت» و هر مرتبه‌ای از این علم را متناسب با مراتب بهشت (افعال، صفات، ذات) می‌داند و از آیات نخستین سوره علق نکات زیبا و تازه‌ای در بیان ارزش و منزلت علم مطرح می‌نمایند که به طور مختصر به آن پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: علم، علم حقیقی، متعلق علم، عالم، نور، حجاب.

تفکر و دبعه‌ای است الهی و سؤال، ثمره این سپرده ارزشمند است. آدمی چون از مسیر اندیشه می‌گذرد، سؤالهای بسیاری پیش روی خود مشاهده می‌کند و خود را در حصار پرسشهای بی‌جواب محبوس می‌بیند. سؤالها بر گرفته از چراهایی هستند که «ریشه» در «بایدها» دارند و

۱. عضو هیأت علمی گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

این مقاله در تاریخ ۸۳/۱۱/۲۵ دریافت گردید و در تاریخ ۸۳/۱۲/۸ مورد تأیید قرار گرفت.

«شاید‌ها» از ذهنی سرچشمه گرفته‌اند که به آسانی تسلیم «بابدها» نمی‌شوند. اگر از دریچه دیگری به پهنه تفکر بنگریم، درمی‌یابیم که سؤالها از ابتدایی‌ترین جوابها برمی‌خیزند و دنیای بی‌جواب هرگز سؤالی در ضمیر نمی‌آفریند. انسان می‌خواهد بداند که از کجا آمده و سرانجام به کجا بازمی‌گردد؛ به همین دلیل از «مبدأ» و «معاد» می‌پرسد و سپس از خود پرسیدن و پاسخ شنیدن و بالاخره از اینکه علم چیست؟ و به چه اموری تعلق می‌گیرد و چه نوع رابطه‌ای میان «عالم» و «معلوم» و صورت ذهنی شیء با صورت خارجی آن است و میان این دو چه تطابقی است؛ و سرانجام اینکه آیا علم «نوره» است یا «حجاب»، برده‌برانداز است یا پرده‌افکن؟

در این مقاله سعی شده با استفاده از توضیحات حضرت امام خمینی (س) در مورد این حقیقت به این پرسشها پاسخ داده شود؛ زیرا ایشان هر دو صفت را در مورد علم پذیرفته و درباره آن توضیحات مفصلی داده‌اند. هرچند مقوله علم و شناخت یک بحث کاملاً فلسفی است و از حوصله این مقاله خارج است. مباحث اصلی این نوشتار عبارت است از:

متعلق علم چیست؟ گستره و کاربرد آن چگونه است؟ ابزار و وسایل آن کدام است؟ مقصود از علم نافع و مفید چیست؟

نخست به تعریف‌پذیری یا تعریف‌ناپذیری علم در عرفان می‌پردازیم. آنگاه از مرتبه و انواع آن سخن خواهیم گفت و «معلوم»، «مقول» و «معروف» را توضیح می‌دهیم و از رجحان یا عدم رجحان هر یک از اینها بر دیگری بحث خواهیم کرد و آنگاه به بیان نظریات امام خمینی (س) خواهیم پرداخت.

تعریف علم

دو گونه تعریف برای علم ارائه شده است:

۱. علم، مطلق دانستن است که در مقابل «جهل» قرار می‌گیرد و علمی نبودن مطلبی با مجهول و غیرمعتبر بودن آن همراه می‌شود. یا به تعبیر دیگر: «العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل». [مولی عبدالله ۱۳۹۶: ۹].

۲. به دانسته‌هایی اطلاق می‌شود که از طریق تجربه حسی حاصل شده است. ناگفته روشن است که در این معنا «علم» هرگز در مقابل «جهل» و «عالم» در مقابل «جاهل» قرار نمی‌گیرد؛ بلکه این علم قسم دیگر دریافتهایی (مانند علم اخلاق، فلسفه و عرفان) خواهد بود که بر تجربه حسی

مبتنی نیست. به عنوان مثال، علم اخلاق که دانش «خوبیها»، «بدیها»، «بایدها» و «نبایدهاهاست»، در مقابل این تعریف قرار می‌گیرد. علم به این معنا در قرن نوزدهم که قرن علم تجربی است ارزش و منزلت ویژه‌ای یافت تا آنجا که مولود این تفکر که پوزیتیویسم است، به صراحت می‌گوید: «بشر جز به دانش تجربی به دانش دیگری راه نخواهد یافت». با توجه به چنین زمینه‌هایی است که در قرن بیستم، برتراند راسل که فیلسوفی تجربی مشرب است، معتقد است که اگر نتوانیم به چیزی آگاهی تجربی پیدا کنیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که بر آن آگاهی پیدا کرده‌ایم. بر اساس این بینش هرچه در قلمرو علم تجربی نمی‌گنجد، در زمره مبهمات است و این اندیشه تا آنجا پیش می‌رود که تجربه‌های درونی انسان را هم شامل می‌شود.

با این تعریف از «علم» شناخت اموری که بر پایه حس و تجربه مبتنی نیست، فاقد ارزش و اعتبار است.

قابل تعریف نبودن علم

برخی از متفکران معتقدند که «علم» قابل تعریف نیست؛ اینان «علم» را مساوی «وجود» می‌دانند و آن را مثل وجود غیرقابل تعریف تلقی می‌کنند. زیرا یکی از شرایط تعریف این است که معرف اجلی از معرف باشد و چنین چیزی در مقوله وجود و علم ممکن نیست. چه، حقیقت علم از نهایت ظهور برخوردار است و به همین دلیل قابل توصیف نیست و هر انسان سالم و اندیشمندی آن حقیقت را در وجود خویش درمی‌یابد گرچه نتواند آن را تعریف کند. بنابراین، برخی معتقدند علم «وجود» و «نوره» است و طبعاً خاصیت «نوره» را که «الظاهر بذاته و المظهر لغيره» است، برای علم می‌پذیرند و برای آن خاصیت کشف‌کنندگی قائلند و از همین طریق درک هستی را برای انسان ممکن می‌دانند و بر این باورند که هر اندازه انسان بتواند از آمیخته شدن به تاریکیها و نیستیها پاک و پیراسته شود، امکان ظهور حقایق را در قلب خود فراهم کرده است.

زمینه چنین علمی بر دو پایه متکی است: زدودن نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل.

تهذیب و تزکیه، مقدمه شناخت هستی و کائنات است و عالم شدن در گرو زدودن و فزودن‌هاست؛ که به هر میزان انسان از شوائب هستی و کدورت‌های عالم ظلمانی رهایی یابد، خورشید حقیقت را در وجود خویش درخشانتر و پر تلاوت‌تر می‌بیند. چنین علمی رابطه مستقیمی با عمل دارد و به تعبیر دیگر میان آگاهی و «بایدها» و «نبایدها» ارتباط وجود دارد. به این معنی که

رعایت «بایدها» و «نبایدها» زمینه فهم «هست»ها را فراهم می‌سازد و فهم «هست»ها نیز به استحکام «باید»ها می‌انجامد.

یکی از عرفایی که به تعریف علم از این دیدگاه پرداخته، خواجه عبدالله انصاری است، که «علم» را امری می‌داند که تکیه بر دلیل و برهان داشته^۱ و زایل کننده جهل آدمی است: «العلم ما قام بدلیل و رفع الجهل» [انصاری: ۱۳۷۲: ۳۲۷]. به نظر پیر هرات «علم» در انسان دو عمل انجام می‌دهد:

۱. کدورتها را از صفحه ذهن می‌زداید (پیراستگی)؛

۲. صفحه ذهن را به درک حقایق می‌آراید (آراستگی).

پس محصول علم پیراستگی و آراستگی است و متعلق آن نمی‌تواند تنها امور محسوس باشد. عزالدین علی بن محمود کاشانی [۱۳۶۷: ۵۶]، «علم» را نوری می‌داند که از مشکات نبوت به انسان مؤمن می‌تابد، تا از این طریق انسان به خدا و افعال و صفات حق وقوف یابد. او ادراکات حسی و حتی عقلی را از این ساحت مجزا می‌شمرد و میان «علم» و «عقل» تفاوت قائل می‌شود و معتقد است اگرچه عقل، در انسان نوری است فطری، که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده تا به وسیله آن «خیر» را از «شر» تمیز دهد، اما توجه می‌دهد که این عقل در میان مؤمنین، مشرکین و کافرین مشترک است؛ یعنی همه انسانها از این موهبت برخوردارند و همه با این ودیعه الهی می‌توانند مسائل دنیوی خویش را تشخیص دهند؛ ولی «علم» را مخصوص مؤمنین می‌داند و معتقد است که آن نوری است که در قلوب مؤمنین افکنده می‌شود و اینان صلاح و فساد امور را تمیز و تشخیص می‌دهند. وی معتقد است «عقل» به طور عام به انسان ارزانی شده ولی «علم» موهبتی است که به خاصان و ایمان آورندگان عطا شده است. بنابراین، اگر در جایی مصلحت اخروی با مصالح دنیوی مطابقت نداشته باشد [کاشانی: ۱۳۶۷: ۵۶] اینگونه عالمان مصلحت اخروی را برمی‌گزینند و مصالح دنیوی را فدای مصلحت آخرت می‌کنند؛ هرچند در نزد برخی عقلا به ضعف عقل متهم شوند.

صدرالدین شیرازی هم علم را مانند «وجود» از افق ماهیات و مقولات خارج دانسته و آن را نحوی از انحاء وجود می‌داند؛ یعنی معتقد است که «علم»، وجودی تجردی و نوری است که با

۱. این علم به طوری که بعداً در اقسام علم خواهد آمد، مرتبه فرودین و نازله «علم» است.

سایر انحاء وجودات مادی مبانیّت و دوگانگی دارد. او مسأله «علم»، «عالم» و «معلوم» را از جمله نخستین تقسیمهای وجود می‌داند و بررسی درباره این مسائل را در حیطه فلسفه اولی قرار می‌دهد و معتقد است که «علم» از سنخ وجود ناب و خالص است که به هیچ وجه آمیخته به نیستی نیست و هر اندازه پیراسته‌تر باشد، به همان اندازه قدرت کاشفیت و درک حقیقت را بیشتر دارد [اسفار اربعه ج ۳: ۲۹۷]. پس، از دیدگاه صدرا، «علم» تنها به علوم تجربی اطلاق نمی‌شود و متعلق علم نیز تنها مسائل تجربی و حسی نیست و ابزار آن هم فقط حس و تجربه نخواهد بود.

مقام و منزلت علم

آیین مقدس اسلام نیز ارزش و منزلت ویژه‌ای برای «علم» و آگاهی قائل است و اندیشمندان دین، آن را تا سر حدّ وجود و نور بالا می‌برند و در متن بحث «وجودشناسی» قرار می‌دهند. قرآن کریم نیز به مسأله علم، توجه فوق‌العاده داشته تا آنجا که در ۶۲۳۶ آیه این کتاب مقدس، بیش از ۸۵۰ مرتبه کلمه علم و مشتقات آن به کار رفته است. این ارج نهادن بر علم تا آن اندازه است که هدف خلقت را «لیعلمون» و «لیعرفون» می‌داند و تحصیل «علم» را برترین عبادت برمی‌شمرد و یکی از اسمای ذاتی خداوند را «علیم» و «عالم» معرفی می‌نماید. در سوره مجادله، آیه ۱۱، مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را رفیع و بلند معرفی می‌کند. ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که هر کس راهی بییامد که در آن علمی را بیاموزد، خداوند بر او راهی به بهشت می‌گشاید و دیگر آنکه فرشتگان بالهای خود را زیر گامهای جویای علم گسترانیده و بدان خوشنودند و هر چه و هر که در آسمان و زمین است، حتی ماهیان دریا برای جوینده علم خواهان آمرزشند و برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه بر دیگر ستارگان است. در جای دیگر علما وارثان حقیقی پیامبران معرفی شده‌اند. امام سجاده^(ع) درباره فضیلت علم می‌فرماید: اگر مردمان می‌دانستند که چه بهره‌ای در طلب علم نهفته است، اگر به قیمت فداکردن جانها و فرورفتن در دریاهاى ژرف هم می‌بود؛ آن را جست‌وجو می‌کردند. امام صادق^(ع) می‌فرماید: هر کس که دانش بیاموزد و بدان عمل کند و برای خدا آن علم را به دیگران بیاموزاند، نام او در ملکوت آسمان به بزرگی یاد می‌شود؛ لذا فرموده‌اند: «علم» را برای خدا بیاموزید و برای خدا به آن عمل کنید و برای خدا آن را آموزش دهید. باز از رسول اکرم (ص) نقل است: از جبرئیل پرسیدم برای امت من چه عملی شایسته و نیکوتر است؟ گفت: علم. گفتم بعد از آن چه؟ گفت: نگرستن به عالم. گفتم بعد از آن؟ گفت: دیدار علما و

سپس فرمود هرکس که علمی را برای خدا بنویسد و هدفش خیر رساندن به خود و نیکی به مسلمانان باشد و از آن هدف دنیایی نداشته باشد، آن «علم» عهده دار بهشت اوست.

از آنچه گفته آمد روشن می‌شود که: «علم» در مکتب اسلام جایگاهی رفیع دارد و خلود در بهشت و رستگاری آدمی در گرو «علم» و فراگرفتن آن است. نتیجه دیگری که می‌توان از آن گرفت، اینکه علم با چنین ارزش و منزلتی که دارد طبیعتاً تنها علم مبتنی بر تجربه نخواهد بود البته تجربه و حس و عمل نیز در نوعی از «علم» دخالت تام دارد و هر کدام در جای خود ارزشمند است، ولی باید توجه داشت عالمی که در مکتب اسلام تا این حد دارای ارزش و اعتبار است، عالمی است که از مرتبه «عقل» و استدلال فراتر رفته و حقایق را آنگونه که هستند بدون حجاب برهان مشاهده می‌کند. از «عقل»، «حس» و «تجربه» کسک می‌گیرد؛ ولی هرگز در مرز آنها متوقف نمی‌شود. حاصل سخن آنکه:

و رای عقل طوری دارد انسان	که بشناسد بدان اسرار پنهان
بسان آتش اندر سنگ و آهن	نهاده است ایزد اندر جان و در تن
چو بر هم افتاد آن سنگ و آهن	ز نورش هر دو عالم گشت روشن
از آن مجموع پیدا گردد این راز	چو بشنیدی برو با خود پرداز
تویی تو نسخه نقش الهی	بجو از خویش هر چیزی که خواهی

[شبنری: ابیات ۴۳۱ - ۴۳۵]

اقسام علم

اینک که حقیقت «علم» را ساوق «وجود» و «نور» و «ظهور» دانستیم، مروری به تقسیم‌بندی «علم» از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری می‌کنیم.

وی علم را به سه نوع جلی، خفی و لدنی تقسیم می‌کند [انصاری ۱۳۷۲: باب العلم] و هر مرتبه آن را مبتنی بر اموری می‌شمرد. دو مورد علم جلی می‌گوید که این علم از سه طریق حاصل می‌شود:

۱. از راه مشاهده و به کلر گرفتن حواس؛

۲. بهره‌گیری از فیوضات الهی؛

۳. استفاده درست از تجارب پیشینیان.

در مورد علم خفی^۱ می‌گوید: «این علم گل و ریحانی است که در جانهای پاک خوبان با آبیاری ریاضت می‌روید^۲ و از زبان صاحب همتان آشنا ظهور می‌یابد. این دانشی است که نهفته‌ها را آشکار می‌کند و درونها را بیرون می‌آورد؛ یعنی انسان را از خود می‌ستاند و به خدا متوجه می‌کند».

شارح *منازل* گوید: این علم رحمت و موهبتی الهی است، چنانچه خداوند درباره حضرت خضر فرموده است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [کهف: ۶۵] و از خصوصیات آن این است که حصولی نیست؛ یعنی با ادراکات عقلی و فهم معمولی به دست نمی‌آید. بلکه ادراک آن، شهود آن است.^۳ برخی گفته‌اند: منظور از علوم لدنی همان فطریاتی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است یا همان مدرک باطنی است که خداوند آن را وسیله شناخت حقیقت قرار داده زیرا اگر چنین نبود هرگز شناخت جهان و حقایق آن امکان‌پذیر نمی‌نمود. از این رو علم طلبی و کمال‌خواهی و... همه مدیون همان مدرک باطنی است و اگر انسان مصدق قول نبی می‌شود و به وحدانیت خداوند اقرار می‌کند، با بهره گرفتن از همین وجهه الهی است.

در این نگاه، نفس به جمیع علوم، عالم است و جمیع معلومات در ذات او موجود و آموزش و فراگیری عبارت از توجه به معلومات خویش است. اما انسان به دلیل تعلق روح به جسد و فرورفتن در ظلمت تن از آنها غافل شده است. از این منظر راه پی بردن به حقایق، کنار زدن پرده‌ها و زدودن حجابهاست؛ و گاه علوم کسبی حجاب و مانع ظهور و تابش علم لدنی می‌شود. شیخ الرئیس در این زمینه می‌گوید:

بیتال جامع علوم انسانی

۱. عبدالرزاق محمود کاشانی در شرح *منازل السائرين*، به دو نکته اشاره می‌کند: اولاً، این علم را نتیجه عمل دانسته و علم وراثت می‌خواند و به قول پیامبر اکرم (ص) استاد که فرمودند: «من علم بما علم ورثه الله علم ما لا یعلم»؛ ثانیاً، در مورد «علم خفی» می‌گوید: اگر گفته شود: «خفی» نسبت به علوم درست است و منظور پنهان از دیگرانی که در این درجه از علم نیستند، و الانسب به صاحبان این علم بسیار آشکار است [۱۳۷۲: ۳۲۹، ۳۲۸].

۲. «ینبئ فی الاسرار الظاهرة من الابرار الزاکیة بجاه الرياضة الخالصة و ینظر فی الانفاس الصادقة الاهل الهمة العالیة» [انصاری: ۱۳۷۲: ۳۲۸].

۳. اسناد وجوده و ادراکه عیانه ای لایحصل بالادراک العقلی و الفهم کسایر العلوم المعقولة بل ادراکه شهوده [کاشانی: ۱۳۷۲: ۲۳۱].

برای رجوع به فطرت، اول تحصیل جمیع مراتب علوم و تقدیر آنها لازم است ولی بعد از کسب این معلومات باید به ریاضت صادقه و مراقبت صحیح پرداخت و سپس با تفکر به انتخاب این معلومات همت گمارد [ابن سینا: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲].

خلاصه اینکه: علم لدنی، علمی است که خداوند بی واسطه در اختیار انسان قرار می‌دهد، زمینه خلیفه‌اللهی انسان را از طریق آن فراهم می‌سازد، او را به توحید می‌رساند و مصدق قول رسول الله (ص) قرار می‌دهد.

اقسام علم از دیدگاه کاشانی

کاشانی به سه نوع علم قائل است [۱۳۶۷: ۵۶ و ۵۷] وی می‌فرماید:

۱. علم توحید، چنانکه فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [محمد: ۱۹] و عالم به این علم را «عالم ربّانی» خوانند.

۲. علم معرفت، که این علم کار خداوند است از اعداد و ایجاد، تقرب و ابعاد، امانت و احیا، حشر و نشر، ثواب و عقاب، و عالم به این علم را «عالم اخروی» خوانند.

۳. علم احکام شریعت از اوامر و نواهی، و عالم به این علم را «عالم دنیوی» خوانند که «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [روم: ۷].

وی بر این باور است که «عالم ربّانی» واجد هر سه نوع علم و «عالم اخروی» واجد علم دنیوی و فاقد علم نوع اول است.

با این تقسیم‌بندی درمی‌یابیم که «عالم ربّانی» با احاطه به انواع علم، وظیفه به کمال رساندن بشر و دستگیری از او را دارد.

وی در تقسیم‌بندی دیگری در تبیین علم فریضت، به توضیح حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» [صدرالدین شیرازی ۱۳۶۷ ج ۲: ۱] پرداخته و اقوال برخی از علما را متذکر می‌شود که به طور اختصار عبارتند از: علم اخلاص، علم آفات اخلاص، علم وقت، علم حال، علم خواطر. سپس می‌گوید: «البته آموزش چنین علومی فضیلت است نه فریضت؛ زیرا اگر که فریضت باشد ترکی آن روا نباشد» [کاشانی ۱۳۶۷: ۶۳]. روشن است دانستن همه این علوم برای مسلمانان تکلیف مالا یطاق خواهد بود. سپس به بیان شیخ ابوطالب مکی اشاره می‌کند که علم «مفترض» را

علم مبانی اسلام یعنی ارکان خمسه (کلمه شهادتین، صلوة، زکوة، صوم، حج) می‌داند و نهایتاً نظر شهاب‌الدین عمر سهروردی را در این خصوص جامع‌تر می‌بیند که گفته است علم مفترض و واجب علم به مأمورات و منهیات است. نکته جالبی که اشاره می‌کند این است که میان مأمورات و منهیات شرعی تفاوت قایل شده و می‌نویسد: «برخی از علوم بر همه مسلمانان واجب و ضروری است، مانند علم به مبانی اسلام».

ولی فراگیری برخی دیگر از علوم برای خواص از مؤمنین که استعداد و توانایی آن را دارند، لازم و ضروری است. از این رو متذکر می‌شود که برخی از علوم «فضیلت» است و می‌تواند برای عده‌ای فریضه باشد. یعنی با مراتب معرفت انسانها تناسب دارد «حسنات الابرار سیئات المقربین». وی در بیان تفاوت میان علم دراست و وراثت می‌نویسد: «علم دراست آن است که تا آن را نخوانند و ندانند نمی‌توانند به آن عمل کنند، اما علم وراثت علمی است که تا به مقتضای علم دراست عمل نکنند آن را ندانند. پس علم دراست مقدمه عمل است و علم وراثت نتیجه آن و علم بی عمل عقیم بود و عمل بی علم سقیم».

نظریات امام خمینی درباره علم

ایشان «علم» را از شئون عقل و از لوازم فطرت مخموره [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] دانسته و عقل را حقیقت مجرد غیر محجوبه یا جوهری مجرد از علایق جسمانی و اول مخلوق، تعین اول، فیض مقدس و مشیت مطلقه [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۸] می‌دانند و در تعریف علم می‌نویسند: «علم مساوی «وجود» [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] و از صفات موجود بما هو موجود است و هر جا شعاع هستی وجود دارد نور علم نیز تابیده است. امام با طرح این نظریه برخلاف رای مشهور برخی از فلاسفه از جمله ابن سینا - در مسأله اتحاد عاقل و معقول - که عالم طبیعت و ماده خالی از عالمیت و معلومیت است، رأی صدرالدین شیرازی را پذیرفته که می‌نویسد: «ذره‌ای از موجودات حتی جمادات و نباتات از علم بی بهره نبوده و به اندازه بهره وجودی خود از موهبت علم نیز برخوردارند» [اسرار اربیه ج ۱: ۱۱۸؛ ج ۷: ۱۵۳].

امام نیز «علم» را مانند «وجود» فراگیر خوانده و همه موجودات را از نعمت علم برخوردار می‌داند [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] و در تبیین این مطلب می‌نویسند: «از برای تمام موجودات از دو جهت و دو وجهه است: یک جهت، نورانیت و وجود و اطلاق و کمال که آن وجهه غیبیه الهیه

است و یک جهت ظلمت و تعین و مهیة و نقص که وجهة نفسانیة اشیاء است [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۸؛ ۱۳۷۸: ۴۱۷] « بدین ترتیب هر موجودی به اندازه ظرفیت وجودی خود از علم و معرفت برخوردار است و ملاک دوری و نزدیکی او به مقام حضرت حق، به میزان برخوردارگی از این نعمت است [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹].

سلوک طریق علم، سلوک طریق جنت

حضرت امام، مراتب بهشت را متناظر به مراتب علم برمی‌شمرند^۱ و کلیه علوم اخرویه را از سه حال خارج نمی‌دانند بدین ترتیب که علم یا علم به الله و معارف الهی است، یا علم تهذیب نفس و سلوک الی الله است و یا علم آداب و سنت عبودیت است. از اینرو آبادانی نشئه آخرت با این سه امر تناسب می‌یابد با این توضیح که جنت نیز سه گونه است ۱- جنت ذات که غایت علم به الله و معارف الهی است؛ ۲- جنت صفات، که نتیجه تهذیب نفس است؛ ۳- جنت اعمال که صورت قیام به عبودیت و نتیجه آن است. بدینسان، علوم ما به هر درجه که باشند طریق وصول به جنت هستند «سالک طریق هر علمی، سالک طریقی از طرق بهشت است» [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳]. ایشان سپس به بیان نکته‌ای می‌پردازند و آن اینکه «علم مطلقاً طریق به عمل است حتی علم المعارف؛ منتها آنکه علم المعارف اعمالی است قلبی و جذباتی است باطنی که نتیجه آن اعمال و جذبات، و صور باطنی آنها صورت جنت ذات و بهشت لقا است. پس، سلوک طریق علم، سلوک طریق طریق جنت است، و طریق طریق نیز طریق است [۱۳۷۸: ۴۱۳].»

مقام و منزلت علم و عالم

امام، علم را افضل کمالات و افضل فضایل و اشرف اسمای الهیه می‌دانند [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۵۹] و «عالم» را، انسانی که دوباره تولد یافته و موجودی ملکوتی معرفی می‌کنند که پس از بهره‌گیری از تربیت انبیا و علم آموزی از مشکات آنان در عالم ملکوت متولد می‌شود و وارث حقیقی و نورانی

۱. جئات نیز به تقسیم کلی سه جنت است: یکی جنت که غایت علم بالله و معارف الهیه است؛ دیگر جنت صفات است که نتیجه تهذیب نفس و ارتیاض آن است؛ سوم جنت اعمال که صورت قیام به عبودیت و نتیجه آن است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۲].

انبیای عظام می‌شود [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۲۰] که «العلماء ورثة الانبياء» و ملائکة مقربین به شأن و جایگاه او اعتراف می‌کنند که «لودنوت مله لاخترت» [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۶].

امام در توضیح و تبیین فضیلت علم بر سایر فضایل به آیات اولیه سوره مبارکه «علق» اشاره کرده و این چنین استدلال می‌کنند:

۱. خداوند در آغاز وحی پس از بیان نعمت خلقت، نعمت علم را به پیامبر خود متذکر می‌شود و اگر فضیلتی برتر از علم متصور بود خداوند به آن اشاره می‌فرمود [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۴].
۲. تناسب آیات از مقام قدرت حضرت حق حکایت دارد که از «ماده کثیفه...» (علق) موجودی عالم بیافریند [۱۳۷۷: ۲۶۴].
۳. ترتب حکم بر وصف نشان از علیت دارد [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۴] و خداوند با بیان این آیات، اکرمیت خود را توصیف نموده و تعلیم را بر آن مترتب دانسته است. بدینسان اکرمیت حضرت حق علت تعلیم علم بیان شده است.
۴. نکته جالبی که امام مطرح می‌کنند این است که انتساب تعلیم به ربّ محمد (ص) (ربک) در آیه شریفه «اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ» [علق: ۳] را دلیل عنایت و توجه خاص خداوند به امری مخصوص می‌گیرند؛ چه ربّ محمد (ص) اسم جامع اعظم است و این اسم اعظم مبدأ خلقت و آفرینش انسان کامل است که دیگر موجودات لیاقت مبدئیت این اسم را ندارند. در آیه «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [هود: ۵۶] صراط مستقیم به ربّ محمد (ص) نسبت داده شده و این تناسب علاوه بر تناسب مقام استقامت مطلقه با ربّ انسان کامل به واسطه غایت عنایت به مطلوب است [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۵] و خداوند در سوره حج به ربّ محمد (ص) نیز قسم یاد می‌کند که این خود از موارد عنایت خاص حضرت حق به ربّ انمان کامل است. امام از آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» [آل عمران: ۱۸] نیز نتیجه می‌گیرند که چون شهادت عالمان با شهادت خداوند و ملائکه قرین شده است، می‌باید کیفیت شهادت آنان نیز قرین باشد؛ چه، شهادت حق ذاتی است و شهادت عالمان نیز از مقام صرافت وجود است، که خود کمالی است که فوق آن کمالی نیست [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۶]. خداوند درباره علم تأویل قرآن نیز پس از ذکر خود به راسخین در علم اشاره فرموده که «مَا يَلْمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [آل عمران: ۷] و

در آیات دیگر فضایی چون ایمان، توحید، خشیت، خضوع و خشوع همه به اهل علم نسبت یافته است.

بدین ترتیب، امام این فضیلت و برتری انسان بر سایر موجودات حتی ملائکه الله را به دانش و علم به اسماء می‌دانند و معتقدند اگر حقیقتی از حقیقت علم والاتر و ارزشمندتر بود حضرت حق در برتری آدم به آن اشاره می‌فرمود [امام خمینی ۱۳۷۷: ۲۶۳] و متذکر این حقیقت می‌شوند که چنین علم ارزشمندی علم به مفاهیم و کلیات و اعتباریات نیست، بلکه منظور از آن علم، علم به حقایق اشیاء و رؤیت فنای خلق در حق و امثال این حقایق می‌باشد. از این رو ضمن ارج نهادن به علم و توصیه به فراگیری آن، به آفات علم که از جمله حجاب واقع شدن آن است اشاره می‌کنند که اگر چه «علم» «نور» است و خاصیت کاشفیت دارد، ولی طالب آن همواره باید توجه داشته باشد که چه بسا همین حقیقت نوری خود حجاب حقیقت قرار گیرد و مانع کشف مطلوب گردد، و آنگاه خود از سر تواضع می‌گویند:

چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفته‌م و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را که به فطرت الله مفلور است از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده است [امام خمینی ۱۳۷۳: ۱۱].

همان‌طور که ملاحظه می‌شود ایشان به دو مطلب اشاره می‌کنند:

۱. علوم انسانی، معارف الهی و حقایق فلسفی هیچ‌کدام نمی‌توانند به تنهایی علوم سودمند باشند و در نتیجه نه تنها کاشف نیستند که حجاب راهند و نه تنها کدورتها را نمی‌زدایند که بر آن می‌افزایند.
۲. بشر بر اساس فطرت خویش خواهان درک و شهود حقایق است و گاه این علوم، مانع رسیدن او به چنین خواستی است.

چیستی حقیقت علم

۱. حقیقت علم، نور است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۸].

تعریفی که بر حقیقت نور صادق است بر حقیقت علم نیز صدق می‌کند و این مطلب با برهان و عرفان ثابت شده و نصوص و بیانات ائمه (ع) گواه آن است؛ زیرا حقیقت نور ظاهر و مکشوف بالذات بوده و مظهر و کاشف غیر نیز می‌باشد. حتی می‌توان صدق این مطلب را - یعنی مظهریت علم و کاشفیت آن را - بر حقیقت علم به حقیقت نزدیکتر دانست تا بر انوار حسیه، زیرا نور حسی ظهور ذاتی ندارد و از تعینات آن حقیقت بوده و دارای ماهیت است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۸].

سپس ایشان برای تأیید این مطلب به تفسیر آیه کریمه «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ» [نور: ۴۰] اشاره می‌کنند که در آن «نور» را به «علم» تعبیر فرموده‌اند و در حدیث معرفت «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» نیز این مطلب نمایان است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۹].

بدینسان علم، حقیقتی است نوری که از عالم علوی بر قلوب طالبان راه حقیقت و مؤمنان بالله تابانیده شده تا با استمداد از این روشنایی به شاهراه حقیقت رهنمون شوند و به وصال دوست نایل آیند.

۲. علم، از انوار اخروی است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۸].

حضرت امام در «ربعین حدیث» می‌فرمایند: این نور حقیقی که در قلوب اهل ایمان و علم است چون از انوار عالم آخرت است در آن عالم به مقتضای فعالیت نفس ظهور به نورانیت حسیه نماید و همین نور است که صراط را روشن نماید [۱۳۷۸: ۴۱۹] و انسان را در مسیر هدایت قرار می‌دهد و اختلاف علما و درجات فهم آنها و میزان در صراط بودن آنها به میزان بهره‌مندی از این نور بستگی تام و تمام دارد. سپس به تمثیل لطیفی اشاره می‌نمایند؛ همان‌گونه که نور خورشید و ماه روشنی بخشند، اما در نسبت متفاوت می‌باشند، نور علم نیز متفاوت است؛ منها فهم این حقیقت برای کسانی که حقیقت را از مجاز تشخیص نمی‌دهند دشوار است. جالب اینکه همان‌گونه که دنیا با علم عالمان روشن شده و قلوب تاریک و دیدگان خواب‌آلوده دنیایان با تراوشات عالمانه عالمان بیدار گشته، در عالم آخرت نیز با حضور عالمانی که به رفع حجب پرداختند به دلیل احاطه نوریشان شفاعت‌کننده و روشن‌کننده حیات افرادند. برخی از این علما همچون خورشید جهانی را از نور خود روشن می‌نمایند و از ظلمت جهالت‌رهایی می‌بخشند و دسته‌ای دیگر مانند ماه اگرچه تابش کمتری دارند؛ ولی به هر حال روشن‌کننده‌راهند و آدمی را از تنگنای ظلمت‌رهایی می‌بخشند، ولی دسته دیگری نیز هستند که فقط مسیر خویش را روشن می‌سازند. و امام «عابدان» را جزو این دسته می‌شمرند [۱۳۷۸: ۴۲۰].

۳. علم، فطری بشر است

حضرت امام «علم» را فطری بشر می‌داند بدین مضمون: اگر چه خود «علم» مورد علاقه فطرت و «جهل» مورد تنفر آن است، اما برهان دیگری بر اثبات فطری بودن وجود دارد و آن اینکه «علم با کمال مساوق است، پس عشق به کمال عشق به علم است» [۱۳۷۷: ۲۶۲]. به گفته صدرا نیز استاد می‌کند که «علم از ملایمات نفس و جهل از منافرات آن است».

امام فطرت عالمانه را برای سایر موجودات نیز اثبات می‌کنند و باور دارند: از آنجا که صرف وجود، صرف کمال است و حق تعالی صرف وجود است، پس صرف تمام کمالات بوده و عین اسمای جلالیه و جمالیه می‌باشد و این حقیقت کامله در آیینه‌های مختلف ظهور می‌یابد - و ظهور آن کمالات به میزان کدورت و جلاء ظرفیتها بستگی دارد - هر موجودی دارای وجهه ملکوتی است و از همین وجهه حیات و علم و سایر شئون جمالیه را دارا می‌باشد [۱۳۷۸: ۴۱۶]. و اگر در مورد انسان صراحت بیشتری دارد، برای آن است که این حقیقت در انسان بروز و ظهور بیشتری دارد و او با کمک این نیروی فطری عالمانه جهان را تسخیر می‌کند؛ پس نتیجه آنکه انسان به حکم طبیعت و سرشت خویش قدرت تسلط و چیرگی بر کائنات را از راه آموختن و به کار گرفتن علم خویش دارد، اما امور عرضی و تعینات مادی و حجابهای نفسانی او را در تنگناها و حصارهایی گرفتار می‌سازند، که چراغ دانش او خاموش می‌شود و او در ظلمت جهل غرق می‌گردد؛ از این رو آنچه در انسان اصالت دارد، علم و آگاهی است و جهل امری عرضی و یا عدمی است که با تهذیب و تزکیه و آموختن علم می‌توان از تعینات و حجب رها گردیده و تا سر حد علم خدا پیش رفت.

البته امام تصریح می‌کند علم مورد عشق فطرت، علم به مفاهیم و عناوین کلی نیست، بلکه عشق به معرفت به شیوه مشاهده حضوری است. دیدن اشیاء و شهود حقایق عالم است. از اینجا جمله عاشق‌ترین موجودات به ذهن متبادر می‌شود که از معشوق خود می‌خواهد «ربّ ارنی الاشیاء کما هی» که این نوع آگاهی با رفع حجب قرین است. او از معشوق خود می‌خواهد تا او را از جمیع حجب ظلمانی و نورانی، که از جمله نقایصند، برهاند تا بتواند جمال جمیل و کمال علیم را بی‌حجاب تعین مشاهده کند.

۴. علم، موهبتی الهی است.

۵. حقیقتی غیرمناهی است.

۶. وجودی مجرد از ماده است.

حضرت امام با ارجاع خواننده خود به نظر صدرا، علم را حقیقتی مجرد می‌داند. صدرالدین شیرازی در *اسفار*، مقاله سوم، در تعریف و تحدید «علم»، علم را مانند وجود از افق ماهیات و انواع مقولات خارج دانسته و آن را نحوه‌ای از انحاء «وجود» می‌داند، یعنی وجودی تجردی و نوری و مباین با سایر انحاء وجودات ماده.

۷. علم، تکامل بخش همه عوالم انسانی است.

امام در *چهار حدیث* برای انسان سه نشأه غیبی و روحانی «عقل»، «برزخی»، «خیال» و ظاهر و ملک «حسی» قائلند. با پذیرش نشأت گوناگون یا به تعبیر دیگر عوالم مختلف برای انسان، می‌گوییم حقیقتی باید وجود داشته باشد که متضمن تکامل همه جنبه‌های انسان باشد؛ یعنی هم کمالات عقلیه را شکوفا کند و هم اعمال ظاهری و حسی را تکامل بخشد و امام معتقدند آن حقیقت که متضمن تکامل همه عوالم و نشأت گوناگون انسان است، «علم» است که از طریق انبیا و اولیا تعلیم داده شده است.

۸. علم، نیاز دائمی بشر است.

از آنجا که آگاهی و علم، حیات بخش و تکامل بخش روح انسانی است، انسان همواره برای تعالی و تکامل خویش نیازمند آگاهی و علم است.

۹. علم، از بزرگترین آمال و آرزوهای بشر است.

۱۰. ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است.

اقسام علم از نظر امام خمینی

حضرت امام در بیان این مطلب ابتدا به تقسیماتی که پیامبر اکرم (ص) درباره علم کرده‌اند پرداخته و سپس به توضیح علم نافع می‌پردازند و در مورد اقسام علم می‌نویسند: «انما العلم ثلاثة: آية محكمة؛ او فريضة عادلة؛ او سنة قائمة؛ ما خلاهن فهو فضل» [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۵]. منظور از «آیه محکمه»، علوم عقلی و عقاید حقیقی و معارف الهی است و «فريضة عادله» علم اخلاق و تصفیه قلوب و «سنة قائمة» علوم ظاهری و اعمال و آداب قالبی است.

از منظر امام انسان دارای سه وجه و نشأه است: الف) روحانی یا غیبی؛ ب) برزخ یا خیال؛ ج. ملک یا شهادت [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۶] و علوم شریعت بر اساس همین مقامات سه گانه انسانی است.

[امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۹]؛ و هر کدام از این نشأت کمال خاص و تربیتی مخصوص به خود دارند و علمی نافع و مفید خواهد بود که متضمن تکامل هر سه وجهه انسان باشد و بدین ترتیب هیچ عالمی حق تکذیب و ردّ عالم دیگر را ندارد و همان گونه که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبایح اخلاق است، تکذیب بی تصور نیز همان گونه است، بلکه قبضش افزون است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۹].

امام علم نافع را سه گانه می خوانند که عبارتند از:

۱. علمی که مربوط به کمالات عقلی و وظایف روحی است؛

۲. علمی که مربوط به اعمال قلبی و وظایف آن است؛

۳. علمی که مربوط به اعمال و وظایف ظاهری نفس است.

سپس در توضیح هر کدام می نویسند: علمی که متضمن تقویت بعد روحانی و عقل انسان

است، عبارت است از:

الف. علم و معرفت به اوصاف جمال و جلال حضرت حق؛

ب. علم به عوالم غیب از اعلی مراتب جبروت تا اسفل ملکوت؛

ج. علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها؛

د. علم به کتب آسمانی و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه؛

ه. علم به نشأه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و شناخت حقیقت عالم برزخ و

قیامت؛ و بهترین هادی و معلم این علم پس از انبیا (ص) و اولیا (ع) بزرگان معرفت و اعظم فلاسفه

می باشند و علمی که متضمن تقویت و تکامل قلب است، عبارت است از:

علم فقه و مبادی آن، علم آداب معاشرت، تدبیر منزل و سیاست مدن؛ و آموزش دهندگان

چنین علمی پس از انبیا و اولیا، علمای ظاهری و فقها و محدثان می باشند. حاصل آنکه در هر سه

رشته بهترین معلم و اول تعلیم دهنده، انبیا و اولیائند و سپس علمای مخصوص به آن رشته از علم.

امام به ارتباط میان این سه نوع علم با یکدیگر قائلند و معتقدند آثار هر یک در دیگری سرایت

می کند چه در جانب کمال چه در جهت نقص؛ به طوری که اگر کسی به اعمال ظاهری و عبادی

اهتمام ورزد، تأثیراتی در قلب و روح او گذاشته اخلاق و رفتار او نیز کامل می گردد و همچنین

اگر کسی به تهذیب نفس و تحسین باطن همت گمارد، در دو وجهه دیگر او نیز تأثیر خواهد

گذاشت. بدین ترتیب کسی نمی تواند دارای باطنی مصفا و اخلاقی مهذب بدون رعایت اعمال

ظاهری و عبادات قالبی باشد و همچنین انسان نمی‌تواند عامل به تعالیم و دستورات انبیا بوده و عملی تام و تمام انجام دهد، بدون آنکه بهره‌ای از ایمان برده و به اخلاق نیک متصف شود. به همین دلیل توصیه‌ی امام به مسافران صراط انسانیت این است که در هر یک از مراتب فوق‌الذکر دقت و جدیت داشته و از هیچیک از کمالات علمی و عملی صرف‌نظر نکنند، که هیچیک از علوم به تنهایی برای رشد و تکامل انسان کافی نیست. از این رو سخن شیخ اشراق را در اول حکمة الاشراق که می‌گوید: «کمال علمی با نقص در عمل و بعکس، ممکن التحقق است»، ناتمام می‌دانند و همچنین گفته‌ی بعضی از علمای اخلاق را که فقط تهذیب باطن و تعدیل اخلاق را منشأ همه کمالات دانسته‌اند و به علوم عقلی و ظاهری وقعی نمی‌نهند، نمی‌پذیرند و نیز سخنان عالمان علوم ظاهری را که در ردّ علمای باطنی و معارف الهی ابراز می‌دارند، ناتمام می‌دانند و تصریح می‌کنند که این سه طایفه سخت در اشتباهند. زیرا از هر سه مقامات روح و نشأت انسانیه محجوبند.

ویژگیهای علم نافع

از آنجا که سعادت دنیا و آخرت و دستیابی به آن مستلزم شناخت است، علم حقیقی ضامن و راهنمای همه راههای سعادت می‌باشد. از منظر امام علمی حقیقی محسوب می‌شود که:

۱. جهت دار باشد.

در تبیین این مطلب به آیه کریمه شریفه «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» [علق: ۱] اشاره می‌نمایند که خداوند به پیامبر خویش فرمود: بخوان، قرائت کن، اما نه قرائت مطلق و بی‌جهت. پیاموزه اما نه هر آموزشی. تحصیل علم کن، اما نه هر علمی؛ بلکه علم و آموزش جهت‌دار. جای این پرسش است که جهت کجا است؟ جهت توجه به اسم رب است، توجه به کمال مطلق است، توجه به غنی مطلق است، توجه به علمی است که هیچ‌گونه نقص و ضعفی ندارد. لذا خدا می‌فرماید علمی پیاموز که زایل‌کننده هرگونه شک و ریب باشد [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۹۳]، آیت و نشانه‌ای از علم حق باشد، علمی که انانیت تو را از توستاند و به هستی در عین نیستی برساند. توجه به خالقی که همه تکالیف و اوامرش برای تکامل آفریده‌های خویش است. توجه به قادر توانایی که عالم به همه مخلوقات خویش است و برای آگاه ساختن آنان هیچ‌گونه بخل و اماسکی ندارد. پس نخستین خصوصیت علم مفید و نافع، جهت‌دار بودن آن است.

۲. در خدمت بشر باشد.

پس علمی نافع است که در خدمت مردم باشد و عالمی ارزشمند است که با خلوص نیت و عدم انتظار هیچ گونه پاداشی خدمتگزار مردم باشد. از این رو امام به فرزند خویش توصیه می‌کنند: «مبادا خود را از خدمت به جامعه کنارکشی و گوشه‌گیر و کلّ بر خلق الله باشی که این از صفات جاهلان متنسک است یا درویشان دکان‌دار» [امام خمینی ۱۳۶۹: ۱۴].

۳. تأمین‌کنندهٔ سعادت بشر باشد.

علمی مفید است که راه نیکبختی را به انسان بنمایاند. انسان را از ذلت خویش، و عزت ربوبیت آگاه گرداند. روشن‌کنندهٔ این حقیقت باشد که جمیع سعادات دنیایی و آخرتی و جمیع خیرات ملکی و ملکوتی از سرچشمهٔ وجود مطلق افاضه می‌شود و تمام شقاوتهای دنیایی و آخرتی از قصور ذاتی و نقص خود موجودات است، سعادت را بشناساند و راه سعادت‌مند شدن را بگشاید.

۴. معنویت انسان را کمال بخشد.

علمی نافع است که متضمن تکامل همهٔ جنبه‌های انسانی باشد؛ زیرا در اندیشهٔ امام اعمال ظاهری و باطنی بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. به‌طور مثال قیام به وظایف عبادی و مناسک ظاهری و حتی سلامت جسم در معنویت آدمی مؤثر است. اگر اعمال ظاهری ضعیف و ناقص شد، مانع درخشیدن نور ایمان می‌شود و اگر باطن بیمار شود مانع تابیدن نور یقین و خلوص بر اعمال ظاهری فرد می‌گردد. از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که حقیقت انسانی، حقیقتی است دارای مظاهر و مجالی گوناگون که هر کدام بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و در تعالی انسان نقش دارند.

برای نمونه، قلب، این لطفهٔ الهی که میان نشأهٔ ملک و ملکوت قرار دارد، به منزلهٔ آیینة دورویی است که یک رو به عالم غیب و معنا دارد، که صور غیبیه و حقایق معنوی را در خود منعکس می‌کند و یک رو به عالم شهادت دارد که صور ملکی و دنیوی در آن انعکاس می‌یابد. به همین دلیل نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای در سیر و سلوک و هدایت فرد دارد. اگر وجههٔ دنیایی و ملکی «قلب» قوت گیرد و شخص گرفتار تعینات مادی و زندگی حیوانی و غرایز شهوانی خود باشد، شخصیت حقیقی خویش را فراموش می‌کند، اشرف مخلوقات بودن خود را از یاد می‌برد، هدف از آفرینش خویش را به باد نسیان می‌سپارد و به زندگانی حیوانی بسنده می‌نماید. طبیعی است که قلب چنین موجودی با ملکوت سفلی که سایه و ظل عالم ملک و طبیعت است ارتباط پیدا می‌کند. در نتیجهٔ دچار القانات شیطانی می‌شود، اعمال قلبی و قالبی، ظاهری و باطنی او از

سنخ اعمال شیطان می‌شود. بنابراین از اوج ترفع به پایین‌ترین نقطه تنزل سقوط می‌نماید و مصداق «كَالْإِنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضْلُ» [قرآن: ۴۴] می‌شود، که خداوند دربارهٔ این گروه می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» [بقره: ۷]، گزچه با آیات روشن خدا و گفتار پیامبران او برخورد می‌کنند، ولی گویا گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن ندارند: «صَمُّكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» [بقره: ۱۷۱].

ولی اگر وجهی غیبی قلب قوت گیرد و قلب به عالم غیب و معنا متوجه گردد و انسان بتواند از تعینات مادی و هواهای نفسانی نجات یابد، قلب او نیز حیات می‌گیرد، متوجه عالم «معنا» می‌شود و با حقایق عالم ملکوت آشنا می‌گردد و مناسبتی با عالم علوی و ملائکه و نفوس طیبه پیدا می‌کند. زیرا آن عالم به منزلهٔ ظل نورانی عالم طبیعت است. در این صورت باطن انسان به آبادانی و عمران وجهی غیرمادی خویش همت می‌گمارد و در این حالت، استقامت و آرامش در نفس و باطن او پیدا می‌شود. اعمال ظاهری و باطنی او حکیمانه و عاقلانه می‌شود و القائنات قلبی او رحمانی و غیرمشوب می‌گردد. حضرت امام در تأیید مطلب خویش از کلام نورانی حضرت صادق^(ع) که از قول پیامبر اکرم^(ص) نقل کرده‌اند، استفاده می‌کنند.

مؤمنی نیست مگر اینکه قلب او دارای دو گوش باشد، که در یک گوش او فرشته الهی می‌دمد و در یک گوش دیگر که شیطان در آن دمیده و وسوسه می‌کند [طریحی ۱۴۰۳ مادهٔ حسن: ۱۳۷۸، ۳۰۵: ۴۰۱].

بنابراین بهره گرفتن از فیوض رحمانی پس از تصفیهٔ قلب و خلوص نیت حاصل می‌شود و یکی از نشانه‌های علم حقیقی و یا عالم حقیقی نورانی شدن قلب است که منجر به زدودن شک و ریب از انسان می‌شود، و اطمینان و آرامش و سکینه برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. اخلاص در نیت نیز با حکمت نسبت مستقیم دارد. زیرا اخلاص موجب صفای قلب و صفای قلب موجب جاری شدن حکمت می‌گردد: «من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

آنچه دریافت می‌شود اینکه:

۱. اخلاص دقیقاً با حکمت مرتبط است؛
۲. آثار حکمت از قلب بر زبان جاری می‌شود نه از عقل.

بنابراین، حکمت با قلب بیشتر ارتباط دارد. حال اگر مقصد و هدف انسان از علم‌آموزی، وصول به حق تعالی و تحقق به اسماء و صفات و تخلق به اخلاق الله نباشد و برای کسب غرور و فریفتن مردم و برتری در میان آنان یا «برای انباشتن اصطلاحات» باشد، سالک را به مقصد نزدیک نمی‌کند، که دور می‌کند [امام خمینی ۱۳۶۸: ۱۲]. ادراکات تاریک او دریچه‌ای می‌شود که او را به ورطه سقوط می‌کشاند. معلومات او حجابی می‌شود که قلب او را تاریک می‌گرداند و مانع تابش نور معارف حقه می‌شود و در تنگنای ظلمت و جهالت غوطه‌ور می‌گردد، که: «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» [طه: ۱۲۴] و اگر هدف او الهی و مقصدش تخلق به اخلاق الله باشد، در هر زمینه‌ای که تلاش کند و گام بردارد هرچند علمی که صد در صد ظاهری و دنیوی باشند، آن علم، برای او سودبخش و نافع است.

آنچه تاکنون گفته شد هدف از علم‌آموزی انسان بود. در اینجا حضرت امام به این نکته اشاره می‌کنند که خداوند جنت را پاداش طالبان «علم» قرار داده است و معتقدند علوم در هر درجه‌ای که باشند - چه علم معارف و چه غیر آن - طالبان خویش را به جنت رهنمون می‌سازند. پس سالک و جوینده هر علمی سالک طریق بهشت است و معتقدند این مطلب با انواع براهین حکمی و ذوقی و اخبار وارده از سوی انبیا (ص) و اهل بیت (ع) و بهره‌گیری از کتاب کریم الهی ثابت شده است.

چنانچه گذشت، ارتباطی میان «علم» و فراگیری آن با درک بهشت و آرمیدن در جوار حضرت حق وجود دارد؛ زیرا گفته شد نتیجه «علم» کسب بهشت است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳]. نکته دیگری نیز دریافته می‌شود و از مفهوم مخالف آن می‌توان چنین برداشت کرد که میان «جهل» و «دوزخ» نیز تناسب و ارتباطی برقرار است. نتیجه آنکه اگر علم، در درجه نازل مثل علم ظاهری که همان فقه و آداب معاشرت و... باشد، طبیعی است که بهشت مناسب آن، بهشت اعمال است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۷] که «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» [زخرف: ۷۱] و اگر علم در درجه دوم باشد [امام خمینی ۱۳۷۸: ۳۸۸، ۳۸۷]، مثل علم تهذیب نفس، علمی که به سلوک نیز توجه دارد و به محاسن و معایب اخلاق می‌پردازد، علمی که از کیفیت رسیدن به محاسن و زدودن معایب اخلاق مانند صبر، شکر، حیا و شجاعت ... و نیز قبایحی مانند حسد، کبر، حب دنیا و... بحث می‌کند، نتیجه چنین علمی رسیدن به بهشت صفات است که این مرحله بهشت برای انسانهای متوسط است و اگر علم در درجه عالی باشد؛ یعنی علم بالله و علم به معارف، علمی که تقویت و

تربیت عقل را عهده‌دار است، علمی که منجر به شناخت خداوند و اسما و صفات او می‌شود، علمی که از کیفیت نزول وحی، کتب نازل شده برای هدایت انسان، کیفیت معاد، و... سخن می‌گوید، نتیجه‌اش عالیترین بهشت، یعنی بهشت ذات است. پس نتیجه اینکه: «سلوک طریق علم، سلوک طریق طریق جنت است و طریق طریق نیز طریق است» [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳].

امام در شرح حدیث «من سلک طریقاً، یطلب فیہ علماً، سلک الله به طریقاً الی الجنة». می‌نویسند. در این حدیث شریف سلوک علمی، به عبد و انسان سالک نسبت داده شده و سلوک الی الجنة به ذات مقدس حق تعالی و این مطلب به خاطر آن است که در مقام رجوع به وحدت، جنبه حقی مطرح است و در مقام کثرت، جنبه خلقی غلبه دارد و البته سلوک الی الجنة نیز می‌تواند به عبد، نسبت داده شود زیرا کریمه شریفه به صراحت می‌فرماید:

«وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» [کهف: ۴۹] و «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» «و من يعمل مثقال ذرة شراً يره» [زلزله: ۷-۸]. البته سلوک علمی نیز با تأیید و توفیق حضرت حق و منسوب به ذات مقدس است که «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» [نساء: ۷۸]. در اینجا بیان نکته‌ای لازم است که رفع حجب با جمع کتب حاصل شدنی نیست، بلکه گاهی خود کتاب حجاب رؤیت می‌شود [امام خمینی ۱۳۷۸: ۴۱۳].

بردار کتاب از برم و جام می‌آور تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

[امام خمینی ۱۳۷۴: ۱۶۸]

صورت علمی، خود از جدا بودن معلوم حکایت می‌کند و همچنین حجاب و واسطه‌ای میان عالم و معلوم می‌باشد. پس شهود حقیقت با خرق حجب ملازمت می‌یابد و حجابهای ظلمانی و نورانی که انسان را احاطه کرده است او را به اشتباه می‌اندازد. به همین دلیل سالک طریق معرفت می‌داند تا «خرق حجب» حتی «حجب نور»ی نکند به رؤیت حقیقت نایل نخواهد شد. لذا می‌گوید: بردار حجاب تا جمالش بینی [امام خمینی ۱۳۷۴: ۲۴۷].

فواید علم

از جمله این فواید:

۱. کسب اخلاص است.

طالب حقیقت در اولین قدم به تخلیص نیت می‌پردازد، زیرا به خوبی آگاه است علم بدون اخلاص حجاب است و مانع رسیدن به محبوب می‌شود.

عالم که به اخلاص نیاراسته خود را علمش به حجابی شده تفسیر و دگر هیچ

[امام خمینی ۱۳۷۴: ۷۴]

۲. رفع حجاب از چشم بصیرت است.

شهود حقیقت با خرق حجاب ملازمت دارد و حجابهای ظلمانی و نورانی که انسان را احاطه کرده است «او را به اشتباه می‌اندازد» [امام خمینی ۱۳۶۸: ۱۲] و تا «خرق حجب حتی حجب نوری» را نکند به رؤیت جمال نازنین محبوب نایل نخواهد آمد.

بردار حجاب تا جمالش بینی تا طلعت ذات بی‌مثالش بینی

[امام خمینی ۱۳۷۴: ۲۴۷]

۳. گشاینده ابواب معرفت است.

«علم» مقدمه معرفت است و «معرفت بدون علم محال است و علم بی‌معرفت وبال» و انسان هشیار علمی را از عالم مطلق طلب می‌کند که دریچه‌ای را به ساحت ابدیت و رستگاری به رویش بگشاید.

آغازگر طره سویت باشد

فصلی بگشا که وصف رویت باشد

یارا نظری که ره به سویت باشد

طومار علوم و فلسفه در هم بیچ

[امام خمینی ۱۳۷۴: ۲۰۵]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

نتیجه

اگرچه علم با سعه مفهومی‌ای که دارد همه انواع دانستیها را دربرمی‌گیرد، اما آن علمی که در تعالی و تکامل انسان منشا اثر است دانش و بینشی است که از راه تقوا و پیراستن دل و جان از کدورت‌های رذایل و آراستن آن به فروغ فضایل فراهم آید. چه به هر نسبت انسان از تاریکیهای جان بزدايد، خورشید حقیقت را تابنده‌تر و درخشانتر خواهد دید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [بقره: ۲۵۷]. بدیهی است علم مورد نظر شارع مقدس علم نافعی است که در جانهای پاک و پیراسته می‌نشیند و انسان را از «خود» می‌ستاند و به خدا می‌سپارد. از این رو شارح *منازل* چنین علمی را رحمت و موهبت دانسته و از علم لدنی حضرت یاد می‌کند. کاشانی نیز «علم

وراثت را نتیجه «علم دراست» می‌خواند و بر این باور است که «علم بی‌عمل عقیم است و عمل بی‌علم سقیم». امام بزرگوار نیز چنین علمی را از شئون فطرت و مساوق نور و وجود می‌داند و سلوک آن را سلوک طریق طریق جنت می‌شمارد و اینگونه عالمان را «ربانی» و «وارث انبیا» می‌شمردند که حتی از فرشتگان برترند. زیرا چنین انسانهایی توانسته‌اند وجود خویش را تکامل بخشد و با عبادت، ریاضت، خلوص و اخلاص، ذهن و زبان را به حکمت بیارایند، که «من اخلص لله اربعین صباحاً...».

بدیهی است همه علوم چنین خاصیتی ندارند و هر عالمی به این مقام نخواهد رسید، بلکه گاه فراوانی و فزونی معلومات موجب غرور و فریب آدمی می‌شود و انسان به انباشتن معلومات و اصطلاحات بسنده می‌کند، که نه تنها به مقصد نمی‌رسد که دورتر هم می‌شود. چنین دانشی نه تنها «نور» نیست که «حجاب» است و گاه «جمع کتب» موجب ازدیاد حجب و حتی «حجاب اکبر» می‌شود و با اعراض از ذکر حق، به «معمیشت ضنک» می‌افتد. در نگاه امام بهشت موعود در انتظار عالمانی است که در همه علوم ظاهری و باطنی، انسانی و الهی، اخلاص بورزند و تاریکیهای دل و جان را بزدایند. که در این صورت به نسبت دانشی که به دست آورده‌اند به بهشت «افعال» یا «صفات» یا «ذات» راه می‌یابند. رزق‌الله و ایاکم.

همچنین جهنم فراق و عذاب الیم متوجه جاهلانی است که از نور علم و خرد بهره نگرفته‌اند. بدینسان این مقوله زیبا می‌تواند حجاب حق و یا کاشف حقیقت باشد.

والسلام

منابع

- قرآن کریم
- انصاری، عبدالله. (۱۳۷۲). *منازل السالکین*.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۸). *ره عشق*. (نامه عرفانی حضرت امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
- _____ . (۱۳۶۹). *نقطه صفا*. (اشعار عارفانه امام خمینی، نامه‌ای از آن حضرت به حجت الاسلام سید احمد خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۳). *پادشاه عشق*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ سوم.

- _____ . (۱۳۷۴). *دیوان امام*. (سروده‌های حضرت امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ ششم.
- _____ . (۱۳۷۷). *شرح حدیث جنود عقل و جهل*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ چهارم.
- _____ . (۱۳۷۸). *جهل حدیث (اربعین حدیث)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ مقدم.
- _____ . (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ابن سینا. *رسالة العلم اللدنی التفسیر قرآنی واللغة الصوفیه فی فلسفه*.
- شیرازی، شیخ محمود. *شرح گلشن راز*. تألیف شمس الدین محمد لاهیجی. تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۷). *ترجمة شرح اصول کافی*. مترجم: محمد خواجه‌سوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.
- _____ . *اسفار اربعه*. دارالکتب الاسلامیه.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۴۰۳). *مجمع البحرین*. بیروت: مؤسسه الوفا.
- مولی عبدالله. (۱۳۹۶). *حاشیه بر تهذیب المنطق تفتازانی*.
- ابن عربی. (۱۳۶۶). *فصوص الحکم*. تهران: انتشارات الزهراء.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷). *مصباح الهدایة و مفتاح الکتابة* به تصحیح علامه جلال‌الدین همایی. تهران: مؤسسه نشر هما. چاپ سوم.
- _____ . (۱۳۷۲). *شرح منازل الطائرفین*. قم: انتشارات بیدار.

پرتال جامع علوم انسانی